



گفت و شنود فضل الرحيم رحيم ، خبر نگار  
ازاد با عبدالغفور اميني شاعر کشور ما  
مقيم سويد ن .

اقای امینی ، ایا ممکن است نخست از همه  
با قلم خود تان به خواندهء صاحب دل خود  
را معرفی نماید ؟

بنا م خداوند توانا

با عرض سلام های صمیمانه و تشکر فراوان از دوست گرامی فضل الرحيم رحيم که لطف نموده و مرا هم در جمله ی شاعران وطن ردیف کرده اند.

من شاعر تازه کار هستم نه از نظر زمان ( از آوان طفولیت بعد از درس و تعلیم به شعر و موسیقی زیاد علاقمندی داشتم ) بلکه از نظر پیگیری و پخته گی در کار شاعری ، زیرا شاعر شدن به نظر من تنها چار مصرعی را سرودن نبوده بلکه شاعر در قدم اول در باره مبانی و محاسن شعر ، علم عروض ، تقطیع و اوزان اشعار فارسی ( بْحُور شعر فارسی ) قافیہ ، ردیف که پله های اولی و ضروری برای سرودن شعر پنداشته می شود معلومات داشته باشد که من ندارم و ثانیاً بنا ی شعر است که میبایست بروزن خوش ، لفظ شیرین ، عبارت متین ، قافیہ ی درست و ترکیب سهل با معانی لطیف که برای درک آن به اندیشه ی بیشتر ضرورت نیفتد یعنی ساده و عام فهم باشد .

قسمی که یادآور شدم حدود سی و هشت سال پیشتر از امروز من به سرودن شعر آغاز کرده ام ولی روی ملحوظات مختلفی نتوانسته ام مطالعات کافی ، بسنده و پیگیری در بخش های فوق الذکر داشته باشم و گاه گاهی به سرودن شعر مبتدیان و ورزیده ام ، صرف یک شوق و علاقه ی فراوان به خواندن و شنیدن شعر با لاخره امکان آنم داده تا شکسته و ریخته اشعار ی بسرایم و ازین طریق در مطبوعات راه باز کرده ام .

معرفی نامه

عبدالغفور امینی در سال 1331 هجری شمسی در شهر قدیم غزنی چشم به جهان گشوده ام علوم دینی را نزد امامان مساجد فرا گرفته ام ، تحصیلات ابتدائی ، متوسطه و ثانوی را در لیسه ی سنائی غزنی به اتمام رسانیده ام .

در سال 1348 هجری شمسی شامل دانشکده زراعت دانشگاه کابل شده و در سال 1353 از رشته اقتصاد و توسعه ی زراعتی به سویه لیسانس فراغت حاصل کرده ام .

وظایف

- 1- مامور ترویج زراعت در شهر غزنی
- 2- آمر ترویج زراعت در شهر غزنی
- 3- مدیر عمومی ترویج و انکشاف زراعت ولایت غزنی
- 4- رئیس اداره زراعت و اصلاحات ارضی ولایت غزنی
- 5- مدیر مسئول مجله کرانه روزارت زراعت و اصلاحات ارضی
- 6- مدیر عمومی چاپ و تصحیح مجله آواز دررا دیو تلویزیون
- 7- عضو مسلکی اداره روزنه و پرو دیوسر برنامه دهقان دررا دیو افغانستان

به موسیقی و شعر علاقه ی زیاد دارم . یک آهنگ دری و یک آهنگ دوگانه بلوچی

در آرشیف موسیقی را دیو افغانستان دارم که در حدود 38 سال قبل از امروز ثبت نوارگردیده.

در بخش شعر سروده های زیاده دارم که برخی از آنها در روزنامه سنائی عزنی، روزنامه هیواد، روزنامه انیس، روزنامه سها رومحاذ در پشاور، مجله کرنه، مجله آواز، مجله رنگین کمان و همچنان در سالهای قبل چند قطعه اشعار طنزگونه ام در جراید ملی سابق چون ترجمان و شوخک نیز چاپ شده است. قبل از آغاز جنگها و مهاجرت عضویت اتحادیه ژورنالستان را هم داشتم.

آثار چاپ شده

مجموعه اول شعر به نام (دردها و خاطره ها) شامل 49 پارچه اشعار در 79 صفحه به تیراژ یک هزار جلد

مجموعه دوم شعر به نام (شعر در آئینه های احساس) شامل تعداد 30 پارچه اشعار در 48 صفحه به تیراژ پنجصد جلد

آثار آماده چاپ

داستان منظوم حضرت یوسف (ع) و حضرت ابراهیم (ع)

مجموعه سوم شعر به نام (پژواک حقایق در شعر طنز)

فعلاً هم به سرودن شعر تازه میادرت می ورزم و همکاری ام با سایت های خاوران، کابل ناته، آریائی، ادیبان، میهن و سایت کوفی ادامه داره.

- اولین جرقه های شعری در شما چگونه بوجود آمد؟

سالهای 1348 و 1349 هجری شمسی زمانی که تازه تحصیلاتم را در فاکولته ی زراعت پوهنتون کابل آغاز نموده بودم اول با نوشتن پارچه های کوتاه ادبی آغاز شده و بعد از مدت کمی شوق سرودن شعر را در خود احساس کردم.

- اولین شعری که سرودید را بخاطر دارید؟

اولین پارچه شعری را که بنام (غمنامه) سروده بودم در مجموعه ی اول شعرم به چاپ رسیده.

- شما در جستجوی چه چیزی هستید در شعر؟

در یک مرحله ی از جوانی که آدم زیاد خود را تنها حس می کند و برای من همین احساس تنهایی انگیزه ای برای سرودن شعر شده است.

من با سرودن شعر در جستجوی اظهار حقایق هستم که به همگان مربوط است ولی از انبیا اطلاع هستند و به نظر من داشتن یک پیام مثبت و پسندیده در شعر ضروری است که بدون آن شعر خشک و بی اثر خواهد بود.

- شما در سرایش شعر به چه چیزی بیشتر توجه دارید "به اندیشه، تخیل، عاطفه،

تصویرپردازی، شکل، پیام، زبان، ترکیبات تازه، واژه ها و یا چیزهای دیگر؟

در سرایش شعر در قدم اول به اندیشه، تصویر، شکل و پیام شعر بیشتر توجه می کنم تا چیزهای دیگر. شعر زمان و حالت خاصی را ضرورت دارد تا بتوان در غیر آن هر وقت و زمانی نمی

توان شعر سرود ولی اگر شعری را زیر کارداشته باشیم باید هرآن آماده گی برای نوشتن شعر داشته باشیم هدفم از قلم و کاغذ است زیرا شعر آمد دارد که فی الفور باید نوشته شود.

- آیا موجودیت خط قرمز که مجال بیان بعضی اندیشه های انسانی را از آدمهای جامعه ما سلب نموده، بر کار و پرداختهای شعری شما هم اثر داشته و یا دارد؟

برای بیان و اظهار یک واقعیت که بعضاً برای فرد یا افرادی تلخ هم تمام می شود در یک قالب معین غزل هیچگونه خط قرمزی وجود ندارد در غیر آن در محدودیت نمی توان حقایق را طور شاید و باید اظهار کرد.

- در بین شعراء گذشته و معاصر کشور ما کدامین آنها بهترین الگو در سرایش شعر برای شما بوده و یا می باشد؟

هرگونه شعر از همه شاعران گرامی وطن و کشور همسایه ایران را دوست دارم و بیشتر به اشعار غزلگونه علاقمندی دارم از شعرا به اشعار عشق‌ری، ناصرتپوری که برای یکمدت چیزهای زیادی از او آموخته‌ام، حمیرانگهت، سرشارروشنی و خاصتاً اشعار طنزگونه را زیاد می‌پسندم.

- برای چی شعر می‌سراید؟

شعر می‌سرایم تا حرف قلبم را به دیگران ارا نه بدارم و درد های مردم و طن و جامعه ام را به وسیله ی آن انعکاس بدهم و به این وسیله دین وطن و مردم را به صفت یک شاعر تا حدودی ادا نمایم.

- اگر قرار باشد روزی دیگر شعر نه سراید چه خواهد کرد؟

فکر نمی‌کنم که من حیات با شمش و شعر نسرایم زیرا اگر حالا دردها، کمبودی‌ها و نابسامانی‌ها را با شعر انعکاس میدهم شاید اگر خدا بخواد که وطن ما واقعاً در شاره ترقی و پیشرفت راه باز کند در آن زمان تحولات پیشرفت و دست‌آورد های مثبت را با همین شعرم انعکاس خواهم داد به هر صورت این را در هر زمان و مکان من حیث یک شاعرو وظیفه ی خود میدانم که همیشه از طریق انعکاس واقعیت‌ها در خدمت هموطنانم قرار داشته باشم. زیرا از طریق شعرمیتوان به شیوه مناسبی کلمات موزون مقبول و پذیرفتنی در اصلاح جامعه کوشید.

- اگر بخواهید به عنوان شاعر تعریفی از شعر ارایه بدارید به نظر شما شعر یعنی چی. آیا دیوان و یا مجموعه‌ای از سروده های شما تا حال چاپ گردیده است؟

شعر به نظر من حرفهای دل را به شکل موزون و مقبول بروی کاغذ ریختن است. و در مورد کلمه ی دیوان باید یادآور شوم که دیوان به نظر من کلمه ی بزرگتری است تا مجموعه ولی به هر حال من تا حال دو مجموعه شعر را به چاپ رسانیده‌ام به نام های درد ها و خاطره ها و شعر در آئینه ی احساس و مجموعه ی سومی ام به نام پژواک حقایق در شعر طنز که انشاالله به زودی می‌توانم از چاپ می‌برآید و یک مجموعه از داستان پیغمبران را هم به رشته نظم در آورده‌ام که شامل حدود هزار بیت بوده و انشاالله با مساعد شدن فرصت به چاپ آن اقدام خواهم کرد.

- یکی از خاطرات خوبتان را در عرصه شعر و شاعری بگویید؟

خاطره ی خوبی که دارم زمانیکه با راول شعرم مورد تایید قرار گرفت و در روزنامه سنایی غزنی در صفحه ی جوانان چاپ شد.

- شما به غیر از برنامه های فرهنگی تان شغل دیگری هم دارید؟

بر علاوه برنامه های فرهنگی تا فعلاً کدام شغل و مصروفیتی ندارم ولی در صدد یافتن کدام کاری هستم.

- یک تعداد از سروده ها بر دل سراینده ان جایگاه خاصی دارد اگر ممکن باشد همان سروده های تانرا به عنوان نمونه از اشعارتان در این جا بنویسید؟

البته از جمله اشعارم که زیاد به دل چنگ میزند و از آن را ضی میباشم اینهاست:

یا ر سفر کرده

ای سفر کرده بیا تا که شوم شاد از نو  
قلب ویران شده من شود آبا د از نو  
من حصارم به غم هجر و غم دوری تو  
تو مرا زین همه غمها بکن آزاد از نو

خاطرات خوش بگذشته زیار و زیار  
با قدم خویشت ای جان شود ایجاد از نو  
دست و پایم همه با رفتن تو بسته شده  
زود بر گرد وزبندم بکن آزاد از نو  
درغیا بت نه مرا عید و نه جشن است و برات  
تو بیا تا به من آید همه اعیاد از نو  
درد دوریت بسی دیده ام از سال و مهی  
حرف دوری و جدایی تو مکن یاد از نو  
طعم تلخ دهنم را تو بیا شیرین کن  
غصه بنیاد مکن بر دل فرهاد از نو  
قلب غم دیده ام هر لحظه ترا می خواهد  
مرحمی شو تو برای دل ناشاد از نو  
من که محتاج تو و وصل تو و مهر تو ام  
بهر در مانده چون من بکن امداد از نو  
شعر من از تو روا نست بیا بار دیگر  
تا روا نتر شوم طبع خدا داد از نو  
چشم هر لحظه به هر جای ترا می جوید  
لطف بنما زامینی تو بکن یاد از نو

#### قصه‌ها و رازها

بر خموشی ام مبین دارم بدل صد رازها  
قصه‌ها دارم نهان گر با شدم همرازها  
دل درون سینه ام هر لحظه می آید به جوش  
فرصتی دستم دهد گر می کشم آوازها  
مرغ دل گردیده چون در بند زلفا نش اسیر  
چشم شو خش کرده کار با شه و شهبازها  
گر قضا دستم دهد در آسمان کوی او  
می کنم هر روز و در هر لحظه صد پروازها  
قلب من آکنده از مهرش شده زان میکشم  
از سوی آن نازنین صد عشوه و صد نازها  
خردهء خاک سر کویش برابر کی کنم  
من به خوبان جهان و بر همه ممتازها  
گر خدا خواهد که وصل او میسر گردد  
مقدمش را می نمایم عزت و اعزازها  
ناصحا عیبم مکن چون انتخا بم یک گل است  
ذوق من باشد سوا از جملهء گلپازها  
داستان عشق نا فرجام من گر بشنوی  
سر به سر افسانه‌ها و قصه‌ها و رازها  
می شود بهر امینی عشق در فرجام نیک  
خواب نیکی دیده بود او از همان آغازها  
غمنامه

دیشب که غمش دلم به غم داد  
سرما یه عیشم به الم داد  
غم خوردن من ندا د حاصل  
بیهوده غمش مرا ستم داد  
بیغم نشد از غمش دل من  
غم بین که مرا چسان به غم داد  
غمهای فراق چون رسیدند  
غمهای دلم جواب غم داد  
غم میرسد ز خا نهء دل  
ایندل که مرا چنین به غم داد  
غمهای امینی ار بپرسی  
او را غم بیکسی به غم داد  
مخمس بر غزل  
عشقری

تشویش هیچگا هی از بیش و کم ندا رم  
از ساز هیچ مستم من زیرو بزم ندا رم  
قا لیچه و نم نیست شطرنجی هم ندا رم  
بی نقش بوریا یم یا د از گلم ندا رم  
از بی علاقگی ها یک ذره غم ندا رم  
\*\*\*\*\*

بر شیشه خورد سنگم گم شد خزان نه ی من  
طوفان نا امید ی برد اشیا نه ی من  
جز مشت پر نماده چیزی به لانه ی من  
از سیل اشک آخر غلتید خا نه ی من  
فارغ ز ظرف چایم دود چلم ندا رم  
\*\*\*\*\*

من هیچ ضرب هیچم دستت بشوی از من  
تو کیف و لذت خوان هرگز مجوی از من  
خالیست کلبه ی من رفت های و هوی از من  
ماش ویرنج و روغن گردا نده روی از من  
یعنی ز خوردنی ها غیر از قسم ندا رم  
\*\*\*\*\*

این مشق سوختن را آیا کی بر من آموخت  
وین سان چرا به یکدم لب سرد و قلب من سوخت  
پروا نه سان چو شمعی بال و پرمرا سوخت  
در بین سینه ی من داغ کی آتش افروخت  
گرید دلم شب و روز بر دیده نم ندا رم  
\*\*\*\*\*

جز آه در بساطم چیزی دگر نم اند  
اشکم به دیده خشکد نور بصر نم اند  
از جرئت و جسارت بر من اثر نم اند  
جانم به لرزه افتد هو شم به سر نم اند

در پیشروی خوبان گویی که دم ندارم  
\*\*\*\*\*

فرشم کف زمین شد با لشت و بسترم نیست  
جز عشق نا زینان آهنگ دیگرم نیست  
هیچم مپیچ برمن چون هیچ در برم نیست  
یکرنگ با ز عشقم نیرنگ دیگرم نیست  
ای عشقوی جز این فن دیگر رقم ندارم  
\*\*\*\*\*

آقای امینی ، از اینکه به پرسش هایم پاسخ گفتید از شما یک دنیا سپاس .  
فضل الرحیم رحیم ، خبر نگار آزاد